



۱۵ مارچ ۲۰۲۳

سراج وهاج

## تهاجم فرهنگی همسایه ها و دیگران

مبحث دوم

۲۷ دسمبر ۲۰۱۵

بعد از هجوم «دیموکراسی» شما به افغانستان (وفهم ماهیت چنان دیموکراسیء خشک و بیجان و دقت به علت اصرار حکومت بوش در تطبیق آن)، تعجب می کردم که فیلسوفان و دانایان بزرگ جهان چرا با زبان قلم، بزُرخ چنان نظام دلپسند، خط کشیده اند؟

ما با یک نظاره دقیق تر (اول به سطح و بعد به عمق آن) و درک این نکته که دیموکراسی تهاجمی آقای بوش، محض برای حفاظت دولت دست نشانده خود اش است، نه برای ملت فقیر... آنگاه متیقن شدم که فیلسوفان جهان بدون شک درک کرده بودند که دیموکراسی های وارداتی، ثمرمطلوبی نخواهند داشت. معلوم می شود که ایشان (نظریه یکی از ضرب المثل های افغانان) در قدم اول، یک چنین خندق رادیده، بعد موزه را از پا کشیده اند! اصلاً دیموکراسی نزد ملتی که بیش از هشتاد و پنج درصد آن از سواد عادی محروم هستند، نامفهوم، بی اهمیت و ناکارآمد است.

امریکای مقتدر، در مرحله اول باید چاره فقر مزمن آن ملت مظلوم را می نمود، بعد، لااقل پنجاه درصد جامعه را با سواد ساخته، برایشان آگاهی نسبی میداد تا خود را، محیط و ماحول خود و دنیای خود را بشناسند، به آزادی خود ارج بگذارند و از همه مهمتر، می توانستند بین آدم ها و شیاطین فرق بگذارند و به مفهوم این وجیزه موزون و مقفی که بسیار معروف است، پی ببرند: «ای بسا ابلیس آدم-رو که هست - پس به هر دستی نباید داد دست!» اگر پی ببرند، دیگر محال است به کسانی (مانند کرزی) اعتماد کنند و رأی بدهند.

آیا توجه کرده اید که دیموکراسی شما در افغانستان، سبب بی بندوباری های جدی اخلاقی هم شده است؟... اگر ندانسته اید، لطفاً به کوتاه کوتاه اشارات ذیل- به عنوان مُشت نمونه خروار- توجه فرمایید:

1- یک عده از فرزندان افغان، به تحریک و پشتیبانی ایران (با استفاده از آزادی هایی که گویا دیموکراسی فاقد قانون شما [بدون قید و شرط] به مردم اعطاء کرده است)، در طول ده سال اخیر سعی و تلاش کرده اند تا فرهنگ و زبان ایران را تدریجاً جانشین فرهنگ ملی افغانستان کنند (یعنی در واقع می خواهند هویت ملی مردم افغانستان را به کلی تغییر دهند). حکومت و برخی از مؤسسات فرهنگی ایران، طبعاً مصارف گزافی را در این راه « شر » که هرگز شرافتمندانه نبوده است، تحمل می کنند.

2- یکی از افغانان عزیز، اطلاع داده است که: اخیراً ( به برکت دیموکراسی و شاید اشاره و هدایت حکومت امریکا، تغییرات عجیبی را در پوهنتون های افغانستان- به نفع ایران- ایجاد کرده اند. از قبیل: الف: آوردن ده ها ملا و حزب الهی و پاسدار و بسیجی و رژیم ایران، به اسم استاد مهمان.

ب : با آوردن لشکر طیبیه و لشکر امام زمان و مجمع اهل بیت که عناوینی برای طرفداران رژیم خامنه یی هستند، در قلمرو پوهنتون ها، به اسم محصل و کاردان و مشاور و پیمانکار و غیره، پوهنتون های افغانستان را رنگ مذهبی دادن و در ساحة پوهنتون کابل مسجد و مناره ساختن، عزاداری برای امام حسین را به مراکز تحصیلی کشاندن و بیرق های سبز و سیاه به در و دیوار آویختن... همه و همه، موجودیت ایران در مرکز افغانستان را مسلم می سازد... بعید نیست که بعد از این، آقای شیخ آصف محسنی در ساحة پوهنتون به وعظ و موعظه خواهد پرداخت و تهدید و تکفیر محصلان ملیگرا و ترقی خواه شروع خواهد شد...!)

3- از یک بد اخلاقی تأثر انگیز که چند جوان افغان، مقبره شخصیت برازنده افغان (رحمان بابا) را که یکتن از شاعران و عرفای برجسته کشور بود، به آتش کشیدند... به تفصیل یاد نمی کنم. زیرا در نوع خود "یک ناروای منحصر به فرد" نبود... ولی از ذکر این جنایت - با آن که کم نظیر هم نبود- نمی توان سرسری گذشت: اخیراً در ولایت تخار، مردان مسلح به یک دختر خرد سال تجاوز کردند. اعضای خانواده این کودک می گویند شش تن از این افراد، لباس پولیس به تن داشتند!!!

4- حکومت آخوندی ایران، علاوه بر انواع تفرقه افکنی قومی و مذهبی در بین مردم افغانستان، (با استفاده از دیموکراسی امریکایی) آنتن تلویزیون خود را در سرحد نیمروز نصب نموده است تا نشرات تلویزیون ملی مختل شده، نشرات خاص ایران از تلویزیون های افغانان پخش گردد؟

5- التفات بفرماید که فعلاً تعداد بی سوادان در ایران، بالای ۹ میلیون نفر است.

6- اما حکومت آخوندی ایران، آن میلیون ها ایرانی را از درس و تحصیل محروم ساخته، تصمیم می گیرد استادان خاص خود را با قبول مصارف هنگفت، به افغانستان بفرستد تا به **افغانان درس بدهند!** آیا درک کرده اید که مهمترین هدف و توجه استادان ایران این است که شیوه های تعویض فرهنگ افغان به **فرهنگ آخوندی ایران** را بیش از هر تعلیم و آموزش دیگر...، به جوانان افغان تلقین کنند!

و صدها تشبث غیرقانونی، (دور از اخلاق و وفایی که اتباع یک کشور اصولاً به آن متعهد هستند، یا شرافتمندانه باید به آن متعهد باشند) که شرح همه آن باعث درد سر جناب عالی **وسوهان عمر قلم من** می گردد!..

وقتی دیموکراسیء امریکا با تشبثات سیاسی و تهاجمات فرهنگی همسایه ها همدست شد، چه ناراحتی ها ایجاد کرد و چه اثر نامطلوب، حتی خطرناک، در اذهان عامه گذاشت و تاچه حدی زمینه ساز مغزشویی جوانان افغان گردید، و **وحدت ملی** اقوام افغانستان را باچه سرعتی، خدشه دار ساخت...، اگر با شرح و تفصیل یاد کنم، افسانه **دور و درازی** خواهد شد، به حدی که بالأخره، ناتمام باقی خواهد ماند.

باید عرض کرد که من شخصاً از « افسانه ناتمام » می ترسم! زیرا نظریه « فرهنگ افغانان »، شگون بدی دارد!... چه عرض کنم، در زادگاه ما گفته می شود: « به پای گوینده افسانه های ناتمام ، سگ دیوانه حمله می کند! »، (در نظر بنده، اگر دل سگ بخواد به پای کسی حمله کند، دیگر منتظر تحقیق و تدقیق آن نمی نشیند تا بداند که آیا "افسانه اش تمام است یا ناتمام؟!")

### **تشبث و تلقین مهاجمان، چگونه « وحدت ملی » ما را خدشه دار ساخته است؟**

بنده وقتی از « وحدت ملی » یاد می کند، همان مفهوم کلی در نظر است که همه مردم افغانستان در اختلافات بزرگ و کوچکی که دارند، بیگانه را دخالت ندهند و حل و فصل آن اختلافات را به خردمندان ملت خود واگذار کنند. ولی آیا ما (مردم افغانستان) به آن مرحله رشد فکری رسیده ایم که **برای ایجاد وحدت ملی**، در یک فضای آزاد دوستانه و برادرانه و خواهرانه باهم بنشینیم و مشکلات، عقده ها، سوء تفاهات و گلیایه های خود را صادقانه مطرح بحث قرار دهیم؟

گستاخی و زورگویی یک جوان افغان که در کانادا زندگی می کند، برای بنده خیلی عجیب و باور نکردنی بود. وی اخیراً بایک دانشمند ایرانی که در تلویزیون پیام افغان پروگرام دارد، تماس

تلفونی گرفت وبا کمال وقاحت تقاضا کرد که : دیگر ، وقتی درباره مردم افغانستان صحبت می کنید، **افغان را افغان نگویند، افغانستانی بگویند!**

آن جوان که معلوم شد به قدری در آتش کدورت و تعصب سوخته ( یا او را در چنان آتش سوزانده اند)، که حتی صدمه آن به مغزش رسیده است ، نه توانست درک کند که خود را **تاجه حدی** نزد دانشمند ایرانی، کوچک و بی مقدار وحتی «**کودن**» معرفی کرد. معلوم شد که وی به تنهایی نمی تواند با تعصبات و امراض روانی خود زندگی نماید، بل خیلی مشتاق است مرض و تعصبات اش، توسط یک برنامه ساز که او را نمی شناسد، به دیگران منتقل گردد.

آقای آسوده گفت: « تشکر که زنگ زدید. من دیگر افغان نمی گویم، افغانستانی می گویم، ولی این چه تأثیری بر اوضاع فعلی دارد ؟.. حالا اگر من یک ایرانی هستم، چه تفاوتی رخ می دهد؟ بالآخره یک انسان هستم... شما، بجای این که راجع به اوضاع و درد ورنج افغان ها، یا افغانستانی هایی که در ایران زحمت می کشند و شکنجه می شوند و فرزندشان از درس و تعلیم محروم می شود... توجه و اظهار تشویش کنید، درباره افغان و افغانی و افغانستانی تشویش دارید! و حرف های جالبی از همین قبیل...

آقای عزیز، اگر شما و من افغانستانی باشیم یا خراسانی ، یا ایرانی و یا خدا نخواسته ، لاله هندو ... به افغانستان و ملت نجیب افغان چه صدمه می خواهد رسید؟ اگر کسی، سهواً شما را افغان خطاب کند، اصلاً ناراحت نشوید، زیرا اگر شما افغان نباشید، به گفته دیگران که «**افغان**» نمی شوید... هان، اگر به فکر آن باشید که مردم، فرضاً ایرانی ها، همه افغان ها را که به افغان بودن خود افتخار می کنند، نیز «**افغانستانی**» خطاب کنند، در آن صورت بهتر است نزد سایکاتریست بروید که مرض شما بسیار وخیم است.

\*\*\* \*\*

خیلی بدتر و ناگوارتر از قصه فوق، اعلامیه سیاسی کمیته تدارک حزب (شاید جدید) دیموکرات خراسان است در رابطه به تقبیح «**توزیع تذکره با ثبت ملیت افغان**» که آن را «**سیاست دولت کرزی**» خوانده اند. این اعلامیه (به اصلاح) سیاسی، پُر از کلمات و اصطلاحات ایرانی را که موزون تر بود اسم آن را **افسانه سیاسی ایران** می گذاشتند، بیش از آن که یک اعلامیه باشد، یک «**اولتیماتوم بسیار مضحک جنگ وجدل**» است... بناءً ، اگر به مطالب خرد و ریزه که در آن دو صفحه گنجانیده شده، اعتنایی هم نشود، چشم پوشی از انگیزه چنان اشتباه بزرگ آقایان «**کمیته ساز**»، که ممکن است اهداف تفرقه - افگنی در میان باشد، درست نخواهد بود.

صرف خواندن «یک سطر این اعلامیه شرم آور» کافی است که انسان به سطحی نگری، فهم ناقص، هدف پوچ و پلان دور از اخلاق این برادران «گویا هموطن» پی ببرد. آن سطر که ظاهراً ماده اول اعلامیه و (به زعم ایشان) یکی از دلایل عمده عدم پذیرش تذکره نفوس است، این است: « هویت افغانی، وابسته به قوم [افغان پشتون] است و صرف افغانها تحت این نام تثبیت هویت ملی می شوند و به آن مفتخراند».

دیده درایی برخی از فرزندان افغانستان که توسط دشمنان کشور عزیزما، بامهارت مغزشویی شده اند، به حدی رسیده است که حتی به خود جرأت داده اند، حقایق ثابت و ملموس را هم انکار کنند!... این ترجمه و تفسیر غلط که می نویسند ن افغان» یعنی « قوم پشتون»، از اشتباهات جنون آمیز تاریخی عده زیادی از ناسیونالیست های ایران بود و هست که جز به عقیده و برداشت شخصی خودشان، به هیچ منطق و واقعیت هایی که توضیح آن بار بار تکرار شده است، اعتنایی ندارند.

افغانستانی های عزیز و گمراه، بیایید به بخشی از نوشته یک استاد که شاید کلام او نزد شما معتبر باشد، توجه کنیم. استاد می نویسد: به صورت اخص من باور دارم که افغان یک کلمه سانسکریت است که از کلمه اسواغنه گرفته شده، به مرور زمان تبدیل شده به اوگانه، به معنی سرزمین سواران که بعدها مبدل به افغان شد. هم از البیرونی و هم اسناد قوی متعلق به اوگانه است که یکی از پهلوانان و از امرای بزرگ در منطقه بوده است. بنابراین افغان، یک قوم و یا متعلق به یک قوم نبوده، بلکه هویت تاریخی است. به همین مناسبت، اولین حیوانی که درین سرزمین رام شد، اسپ بود و ما سلسله حکومتی اسپه را داریم. گشتاسپ و لهراسپ از جمله کسانی بودند که در این سلسله حکومت هایی داشته اند.

زردشت نیز متعلق به این سلسله است که کیش زردشتی را به گشتاسپ در بلخ تقدیم می کند. بنابراین افغان، همان اواغانه یا اسواغانه است که اسپ را رام می کردند و سوارکاران خوبی بودند. (۸)

\*\* \* \*\*

افغانستانی های عزیز، همراه با برخی از ایرانی ها (محرکین ایشان) اگر با توضیحات فوق قناعت نکنند، لطفاً به نوشته یک دانشمند معروف دیگر در همین زمینه، توجه فرمایند. ایشان می نویسند: شاید بعضی ها پنداشته باشند که کلمه افغانستان بعد از آن که «احمدشاه بابای کبیر» در این سرزمین عظم شاهنشاهی افراشت، به میان آمده باشد، ولی کنجاوی و استقرار تاریخی، شهرت این کلمه هارا قرن ها پیش از آن هم واضح می کند.

تاجایی که من معلومات دارم، مؤرخین عرب، از قبیل **بلذری** بغدادی و **طبری** و **مسعودی** و **اصحاب ممالک** و **مسالک** این تسمیه ها را نه نوشته اند. اگرچه **بلذری** فتوحات مسلمین را مفصلاً در این بوم و زاد نگاشته و شهرهای معروف مملکت ما را، یک یک نام برده است. مثلاً لیست داور، کش، فراه، زرنج، قهندز و غیره را **بلذری** - و هکذا بامیان و کابل را **مسعودی** ذکر می کند، اما نام افغان و افغانستان را نیاورده اند. ولی در قدیمترین جغرافیای زبان پارسی که در سال ۳۷۲ هجری، به نام «حدودالعالم بین المشرق الی المغرب» از طرف نویسنده نامعلوم نگاشته آمده، از شهرهای معروف وطن عزیز ما چون قندهار، گردیز و لغمان ذکر کرده و درین بلاد، محلی را بنام «سول» ذکر کرده و کلمه «**افغان**» را هم آورده که عین عبارت آن این است: " **سول**، دهی است برکوه بانعمت و اندود افغانان اند و چون از اینجا بروی «تا به حسینان» راه اندر میان دو کوه است. بعد از آن در بیان شهری بنام «بینهار» چنین همی گوید: جایی است پادشاهی او مسلمانی نماید و زن بسیار دارد از مسلمانان و از افغانان و از هندوان بیش از سی کس و دیگر مردم بُت پرستند".

اگر مدققین و تاریخ نگاران شرقی، حتی نویسندگان انسایکلوپیدیای اسلامی و «بارتولد» نیز پیش از عهد غزنویان کلمه **افغان** را طوری که خود آنها گویند، در کتابی نیافته باشند، پس محققاً همین کتاب، اثر نخستین خواهد بود که نام **افغان** را ذکر کرده است... یعنی در هر حال همین قدر آشکار است که بعد از سال ۴۰۰ هجری، مؤرخین معروف غزنوی «**العبتی**» و همچنین **البیرونی** از افغانان به وضاحت ذکر نموده اند. بعد از این در اغلب تاریخ هایی که در اینجا و آنجا نگارش یافته، **افغان** و **اوغان** ذکر شده است که از آن جمله حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، تألیف سال ۷۳۰ هجری در بیسی از صفحات، **اوغان** و **اوغانی** و محاربات آنان با شاهان آل مظفر، در حدود ۶۵۰ هجری مکرراً ذکر کرده و همچنان **عبدالرزاق** بن اسحق سمرقندی که از مؤرخین دوره تیموریست، تا سال ۸۷۲ هجری، وقایع آن زمان را نگارش داده، در بیسی از اوقات، حوادث مهمه حرکات علیه اوغان و جنگ های شان را می نویسد و مؤرخین دوره تیموریه هند، چون فرشته و ابوالفضل درآیین اکبری و خان جهان و نعمت الله هروی در مخزن افغانی زیادتیر ذکر آنها را می کند، ولی کلمه افغانستان، قرار معلومات موجوده من، نخست در کتاب تاریخ هرات، تألیف سیف ابن محمد بن یعقوب الهروی (مشهور به سیفی هروی) دیده می شود که کتاب بنام سلطان غیاث الدین کرت، در سنه ۶۱۸ هجری نگاشته آمده و در آنجا چنین نوشته است: " و خطه هرات تا اقصای افغانستان و حد آموی بدو مفوض کرد یعنی الجانیو سلطان به سلطان غیاث - الدین کرت مفوض نمود". علاوه بر آن عبدالرزاق سمرقندی نیز در مطلع السعدین نام افغانستان را در ذیل وقایع سال ۷۸۵ هجری بعد از فتوحات امیر تیمور در خراسان، چنین نگاشته است:

"ذکر توجه صاحب قران به سیستان و قندهار و افغانستان". در ذیل این فصل نام های فراه، بُست، قندهار، تخت سلیمان و غیره را به صراحت نام برده است. (۹)

در جای دیگر می خوانیم که: در زمان حضرت سلیمان (علی نبینا و علیه السلام) شخصی افغان نامی بوده، که حضرت وی را به سرکاریء بنای مسجد اقصی مأمور فرمود و این طایفه را سلسله نسب منتهی به اوست. جماعتی راهم عقیده این است که افغانان از نسل اسحاق بن ابراهیم خلیل (علیه السلام) هستند. (۱۰)

---

**افغانستانی های عزیز!** اگر به این هم قناعت نکردید، بیایید یک بخش بسیار کوتاه از تحقیق یک دانشمند دیگر را که از پنج سطر تجاوز نمی کند، بخوانیم. آن مرحوم نوشته است: استفاده از نام افغان برای تمام باشندگان **افغانستان** قدامت تاریخی دارد. چنان که «ابن بطوطه، سیاح معروف عرب در قرن ششم هجری، ضمن شرح مسافرت های خود، از افغان های پارسی زبان در منطقه کابل یاد کرده است. ملاحظه شود ترجمه فرانسوی یک قسمت سفرنامه مذکور، زیر عنوان «از مکه تا دشت های روسیه» اثر سالومون سغیدور (Salomons Saghidour) سال طبع: ۱۹۲۹ صفحه ۱۳۹ (۱۱)

توجه فرمودید؟... کس چه می داند، شاید نواده های همان **افغان های پارسی زبان** قرن ششم هجری، شما همین (**افغانستانی های امروز**) باشید!

**ای عزیزان دور از مرکز!** بیایید- تخمیناً- دوازده سال به عقب برویم و در جلسه یی اشتراک کنیم که چند نفر از «علمای زبر و زبده کشور» گردآمده، درباره «**هویت ملی**» تبادل فکر و اظهار نظر می کنند. بنده عجاله درباره هویت ملی که جای خود را دارد، گپ نمی زنم، فقط خلاصه پاسخی را که یکی از دانشمندان «آقای زیارمل» به پرسنده محفل می دهد (به منظور قناعت دادن به شما) بیان می کند. ایشان می فرمایند: "... ما باید واقعیت های سه دهه اخیر را بررسی کنیم. اگر هویت ملی افغانستان را در سطح داخلی و بین المللی در نظر بگیریم، افغانستان به عنوان یک کشور در مؤسسه ملل متحد نمایندگی داشته و هویت ملی افغانستان تثبیت شده است. آنچه که در داخل کشور در منازعات و جنگ داخلی وجود داشت، ناشی از این نبوده که ما هویت ملی نداشتیم. هویت ملی ما تثبیت بود. ما افغان بودیم، هستیم و خواهیم بود."

ادامه دارد